

دکتر دیوید ای. دسیلوا جلسه دوم پیتر و جود

در بخش بعدی، نویسنده اهداف کلی خود را برای این نامه و دلیل فوریت آن بیان می‌کند. مخاطبان، سخنان پطرس رسول را می‌شنوند که در مورد تمایلش برای فراهم کردن منبعی دائمی برای آنها، یادآوری برخی از جنبه‌های کلیدی انجیل رسولی، ایمانی که دریافت کرده‌اند، به عنوان منبعی که آنها را پس از مرگش در مسیر درست نگه دارد و بنابراین، عدم دسترسی او برای انجام این کار شخصاً، صحبت می‌کند. به همین دلیل، من قصد دارم به شما در مورد این موارد یادآوری کنم، حتی اگر شما آنها را می‌دانید و در حقیقتی که به شما رسیده است، محکم ایستاده‌اید.

اما تا زمانی که در این خیمه هستم، صلاح می‌دانم که شما را با یادآوری برانگیزم، زیرا می‌دانم که زمان کنار گذاشتن خیمه‌ام به زودی فرا می‌رسد، همانطور که خداوند ما عیسی مسیح به من آشکار کرد. پس من در هر فرصتی تلاش خواهم کرد تا پس از رفتن من، این چیزها را به یاد داشته باشید. این متن دو خاطره از زندگی پطرس را ارائه می‌دهد.

مشخص نیست که آیا نویسنده انتظار دارد شنوندگان به روایتی مانند روایت موجود در یوحنا ۲۱ فکر کنند، که در آن عیسی پس از رستاخیزش، درباره اعدام نهایی پطرس صحبت می‌کند، یا اینکه نویسنده یا خود پطرس وحی متفاوتی از مسیح در روح درباره مرگ قریب‌الوقوع خود دریافت کرده‌اند. در هر صورت، محتوای نامه فعلی به عنوان آخرین سخنرانی رسول بزرگ به کلیساهایی که از خود به جا می‌گذارد، از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. و این سخنرانی آخر تا حد زیادی برای اطمینان بخشیدن به شنوندگان در مورد یقین به بازگشت مسیح و داوری‌های خداوند در برابر تجدیدنظری است که برخی از شکاکان در ایمان مسیحی وارد می‌کنند.

دلیل اصلی که شهادت رسولان در مورد ایمان باید در مواجهه با چالش‌های نوآوران پذیرفته و حفظ شود، این است که این شهادت مبتنی بر تجربه عینی مداخله خدا در جهان در عیسی مسیح است و نه در اختراعات انسانی. این منجر به یادآوری دوم و بسیار توسعه‌یافته‌تر می‌شود. زیرا ما قدرت و ظهور خداوندان عیسی مسیح را با پیروی از افسانه‌های هوشمندانه ابداع شده به شما نشانختیم، بلکه بر اساس شاهدان عینی شکوه او بودیم.

زیرا هنگامی که او از خدای پدر عزت و جلال یافت، صدایی از چنان جلال باشکوهی به او رسید که «این است پسر من، محبوب من، که از او بسیار خوشنودم». ما این صدا را از آسمان شنیدیم، هنگامی که با او در کوه مقدس بودیم و کلام نبوی را داریم که بهتر است به آن توجه کنید، مانند نوری که در مکانی تاریک می‌درخشد تا سبیده دمدم و ستاره صبح در قلب‌های شما طلوع کند. نویسنده در اینجا به رویداد عجیبی به نام تبدیل هیئت اشاره می‌کند که از انجیل‌های هم‌نوا از مرقس ۹:۲ و بعد از آن، متی ۷:۱ و بعد از آن، و لوقا ۹:۲۸ و بعد از آن شناخته شده است.

اگر این ماجرا نیاز به کمی تجدید نظر دارد، خلاصه‌ای از روایت مرقس را با شما به اشتراک می‌گذارم. عیسی پطرس، یعقوب و یوحنا را با خود برد و آنها را به تنهایی به بالای کوهی بلند برد و در مقابل آنها تغییر شکل داد و لباس‌هایشان چنان سفید و خیره‌کننده شد که هیچ‌کس روی زمین نمی‌توانست آنها را سفید کند. و لباس با موسی بر آنها ظاهر شد که با عیسی صحبت می‌کردند.

آنگاه ابری بر ایشان سایه افکند و از ابر صدایی آمد که می‌گفت: «این پسر عزیزم است، به او گوش دهید». ناگهان چون به اطراف نگرستند، جز عیسی کسی را با خود ندیدند. چون از کوه پایین می‌آمدند، او به ایشان دستور داد که تا پس از برخاستن پسر انسان از مردگان، چیزی از آنچه دیده‌اند به کسی نگویند.

اولاً، نویسنده‌ی کتاب دوم پطرس روایت خود درباره‌ی تغییر شکل عیسی را به عنوان شهادت شاهدان عینی ارائه می‌دهد. در کتاب درسی ارسطو درباره‌ی استدلال مؤثر، ارسطو گفته است که قوی‌ترین ادله‌ای که می‌توان ارائه داد ادله‌ای هستند که گوینده مجبور به اختراع آنها نباشد. شهادت شاهدان عینی، سوگندها و اسناد کتبی در این دسته از ادله‌ی قوی قرار می‌گیرند.

شهادت عینی پطرس در اینجا از جلالی که خداوند به عیسی عطا کرده بود، سخن می‌گوید. پطرس به همراه یعقوب و یوحنا، نگاهی اجمالی به جلالی که عیسی، پسر ابدی، قبل از تجسمش نزد پدر داشت، انداخت. او نگاهی اجمالی به

جلالی که عیسی نه تنها در دوران رستاخیزش، بلکه در دوران صعودش و در نهایت در بازگشت دوباره‌اش به عنوان خداوند و داور، خواهد داشت، انداخت.

این همان مسیح جلال‌یافته‌ای بود که پولس هنگام عزیمت به دمشق برای آزار و اذیت فرقه عیسی که به اعتقاد او وفاداری به عهد اسرائیل را از بین می‌برد، با آن روبرو شد. این همان مسیح جلال‌یافته‌ای بود که یوحنا در جزیره پاتموس دید، هنگامی که وارد تجربیات رؤیایی شد که در نهایت کتاب مکاشفه را به بار آورد. نویسنده از تبدیل هیئت به عنوان گواهی بر اعطای عزت و جلال متمایز به عیسی توسط خداوند یاد می‌کند، عبارتی که یادآور مزمور ۸، آیات ۵ و ۶ است. تو او را با جلال و افتخار تاجگذاری می‌کنی ۵

همه چیز را زیر پای او نهادی. در ابتدا، مزمور ۸ برای تجلیل از امتیازات شگفت‌انگیزی که در نظام آفرینش خداوند به بشر اعطا شده بود، در نظر گرفته می‌شد. مزمورنویس هنگام آغاز ستایش خود می‌گوید: «انسان چیست که به او توجه کنی، یا پسر انسان چیست که به او فکر کنی؟» «مسیحیان اولیه از این اشاره به پسر انسان به عنوان اشاره‌ای استفاده کردند که مزمور همچنین معنایی دارد که در آن نه تنها درباره بشریت به طور کلی، بلکه به طور خاص درباره عیسی صحبت می‌کند.

علاوه بر این، اعلام خداوند مبنی بر پسر خدا بودن عیسی، آیه ۷ از مزمور ۲ را به یاد می‌آورد. مزمور ۲ در اصل یک مزمور سلطنتی بود، بزرگداشتی برای لطف الهی که نصیب پادشاه داوود شد و جایگاه این پادشاه در کیهان خداوند. با این حال، این مزمور به عنوان کلامی نبوی در مورد مسیح، پادشاه نهای داوود، خوانده شد. به عنوان این پسر، عیسی همانطور که وعده داده شده بود، ملت‌ها را به عنوان میراث خود از جانب خدا دریافت خواهد کرد و با عصای آهنین بر آنها حکومت خواهد کرد.

در کلیسای اولیه، این به یک پیشگویی تبدیل شد که به بازگشت مسیح برای آغاز پادشاهی او اشاره داشت. بنابراین زبان نویسنده در بازگویی داستان تبدیل هیئت، آن رویداد را به عنوان یک تجربه مقدماتی از بازگشت دوباره عیسی به عنوان پادشاه و داور آخرالزمان منصوب خدا مطرح می‌کند. شاید این به هیچ وجه تصادفی نباشد که مرقس چگونه این رویداد را درک کرده است.

همانطور که مرقس گفته‌های عیسی و داستان‌های مربوط به عیسی را در روایت خود شکل می‌داد، او بخش تبدیل هیئت را با این جمله از عیسی آغاز کرد. برخی اینجا ایستاده‌اند که تا زمانی که پادشاهی خدا را در جلال نبینند، طعم مرگ را نخواهند چشید. به نظر می‌رسد که مرقس این اعلامیه را که در تبدیل هیئت، بخش بعدی که او روایت می‌کند و تنها بخش از داستان عیسی تا به اینجا که او با یک جدول زمانی دقیق به بخش قبلی متصل می‌کند، تحقق می‌یابد، درک کرده و مخاطبان خود را نیز به این درک هدایت کرده است.

شش روز بعد، عیسی پطرس، یعقوب و یوحنا را برداشت و آنها را به کوهی بلند برد. نویسنده کتاب دوم پطرس نیز دقیقاً همین برداشت را از تبدیل هیئت دارد. این یک تجربه رؤیایی از عیسی در زمان ظهور مجددش بود.

این تجربه‌ای بود که حداقل برای پطرس، یعقوب و یوحنا، کلام نبوی را برایشان قطعی‌تر کرد. نویسنده امیدوار است که یادآوری این شهادت رسولی بتواند همین کار را برای مخاطبانش انجام دهد. بنابراین، او از آنها می‌خواهد که در برابر اعتراضات و اسطوره‌زدایی شکاکان، به آنچه کلام نبوی به عنوان یک امر قطعی در آینده اعلام می‌کند، پایبند باشند.

به این ترتیب، نور طلوع روز خداوند، گام‌های آنها را در تاریکی این زندگی کنونی روشن خواهد کرد، به طوری که وقتی روز به طور کامل طلوع کند، آنها به درستی گام برداشته‌اند. ما اعتراف می‌کنیم که مرگ و رستاخیز عیسی درست همانطور که عیسی پیشگویی کرده بود، رخ داد. تبدیل هیئت به ما اطمینان بیشتری می‌دهد که داستان همانطور که عیسی وعده داده بود، آشکار خواهد شد، همانطور که سنت‌های بزرگ کلیسا در اعتقادنامه نیکیه اعتراف کرده‌اند، او دوباره با جلال خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند و پادشاهی او پایانی نخواهد داشت.

این اعتقاد نه تنها برای ماندن در سر ما یا بیان شدن بر لب‌هایمان، بلکه برای شکل دادن به کل زندگی ما است همانطور که نویسنده ما در پایان این نامه، هنگامی که به آمدن فاجعه‌بار مسیح برای آغاز خلقت جدید چشم دوخته است، آن را بیان خواهد کرد. از آنجایی که همه این چیزها محکوم به نابودی هستند، پس شما موظفید چه

نوع افرادی باشید که با رفتار مقدس و تقوای محترمانه، منتظر و شتاب‌دهنده فرا رسیدن روز خدا باشید؟ نویسنده، وحی جلال و عزت عیسی را در زمان تبدیل هیئت، همراه با اعلام خدا مبنی بر اینکه عیسی در واقع پسر خداست عنوانی غنی از طنین با مزمور ۲، با انتظار آن از نایب منصوب خدا که بر همه ملت‌ها داوری می‌کند، به عنوان شواهدی ارائه می‌دهد که کلام نبوی را قطعی‌تر می‌کند. این امر او را به یک انحراف کوتاه سوق می‌دهد و بر اعتبار کلام نبوی واقعی که توسط جامعه در گذشته دریافت شده است، تأکید می‌کند، که بدون شک در درجه اول به سخنان پیامبران عبری اشاره دارد که به روز خداوند چشم دوخته بودند.

و بنابراین در فصل ۱، آیات ۲۰ و ۲۱، می‌خوانیم، مطمئن باشید، هیچ کلام نبوی در کتاب مقدس توسط شخصی ساخته نشده است، زیرا هیچ کلام نبوی هرگز توسط اراده‌ی انسان منتقل نشده است، بلکه افرادی که توسط روح القدس هدایت می‌شدند، از جانب خدا سخن می‌گفتند. این متن اغلب به عنوان هشدار علیه تفسیرهای شخصی از متون مقدس خوانده شده است، که احتمالاً به خودی خود هشدار خوبی است، اما بعید است که منظور نویسنده این بوده باشد. در عوض، او درک و بیان دقیق پیامبر از هرگونه تجربه‌ی وجدآمیز، رویا، رؤیا یا شنیدن صدای الهی که پیامبر دریافت کرده بود را تأیید می‌کند، به طوری که بازنمایی پیامبر از اهمیت آن دقیق و قابل اعتماد است.

در دنیای یونانی-رومی، باید به خاطر داشته باشیم که سخنان به اصطلاح نبوی در شرایط مبهمی بیان و به نگارش در می‌آمدند. می‌توانیم اوراکل دلفی را در نظر بگیریم که در یک خلسه عرفانی و احتمالاً توهم‌زا، صداهایی را بیان می‌کرد که کاهنانش آنها را به بهترین شکلی که می‌فهمیدند، می‌نوشتند و وحی‌های اغلب مبهم و، می‌توان گفت، گمراه‌کننده را به پرسشگران ارائه می‌داد تا آنطور که صلاح می‌دانند، آنها را درک کنند. این ممکن است یک مثال افراطی باشد، اما زمینه‌ای را برای تأیید نویسنده ما فراهم می‌کند که هیچ جایی برای خطا یا سوءتفاهم در ترکیب سخنان نبوی کتاب مقدس وجود ندارد.

روح القدس پیامبران را با خود همراه کرد تا دقیقاً آنچه را که خدا قصد داشت بیان کند، بگویند و بنویسند. با این حال، چنین چیزی در مورد همه پیامبران صدق نمی‌کند و نویسنده به مخاطبان خود یادآوری می‌کند که جعل و تحریف اغلب در میان قوم عهد اول پدید می‌آمد، همانطور که جعل و تحریف همچنان قوم خدا را در موقعیت فعلی مخاطبان آزار خواهد داد. اما در واقع پیامبران دروغین در میان مردم وجود داشتند، همانطور که در میان شما نیز معلمان دروغین وجود خواهند داشت که عقاید مخربی را مطرح می‌کنند، حتی اربابی را که آنها را خریده است انکار می‌کنند و نابودی سریعی را بر خود نازل می‌کنند.

و بسیاری از آنها از اعمال بی‌شرمانه و خودخواهانه آنها پیروی خواهند کرد، که به دلیل آنها راه حقیقت مورد تهمت قرار خواهد گرفت، و آنها با طمع پیام‌های ساختگی را با شما معامله خواهند کرد، در حالی که محکومیت از دیرباز کند نیست و نابودی آنها نمی‌خواهد. چگونه می‌توان تفاوت بین پیامبران واقعی و دروغین را تشخیص داد؟ چگونه می‌توان فهمید چه کسی از طرف خدا صحبت می‌کند؟ نویسنده پیشنهاد می‌کند که شخصیت و عمل اخلاقی فرد تا حد زیادی به پاسخ این سوال کمک می‌کند که آیا پیامبر در خدمت خواسته‌های خداست یا از نفوذ خود برای خدمت به خواسته‌های خود، اغلب به روش‌های بسیار مادی و نفسانی، استفاده می‌کند؟ همانطور که هم فصل اول و هم فصل سوم این نامه نشان می‌دهد، هماهنگی با سنت کسانی که جامعه ایمانی آنها را به عنوان پیامبران واقعی پذیرفته است، پیامبران دوره‌های معبد اول و دوم، که پیشگویی‌های آنها در کتاب مقدس ثبت شده است، و رسولان الهام گرفته از روح که مخاطبان را با ایمان آشنا کردند، معیار اصلی دیگری است. هم پولس و هم پیر مسئول نوشتن الهام گرفته از روح که مخاطبان را با ایمان آشنا کردند، معیار اصلی دیگری است. هم پولس و هم پیر مسئول نوشتن الهام گرفته از روح که مخاطبان را با ایمان آشنا کردند، معیار اصلی دیگری است. هم پولس و هم پیر مسئول نوشتن الهام گرفته از روح که مخاطبان را با ایمان آشنا کردند، معیار اصلی دیگری است. اول یوحنا موافق هستند.

اگرچه نویسنده ما از زمان آینده استفاده می‌کند، اما از نحوه‌ی روایت بقیه‌ی نامه مشخص است که این معلمان دروغین از قبل رسیده‌اند. نویسنده از آنها و فعالیتشان در زمان حال، از فصل ۲، آیه ۱۰، تا پایان فصل، صحبت خواهد کرد و از حمله‌ی آنها به باور مسیحیان به آمدن دوباره‌ی مسیح و داوری آخر در فصل ۳، آیات ۳ تا ۷ سخن خواهد گفت. همچنین در این نقطه از نامه است که ما شروع به شنیدن طنین‌های واضحی از نامه‌ی یهودا می‌کنیم که تا پایان فصل ۲ ادامه می‌یابد. در حالی که بسیاری از مباحث مرسوم هستند، تمرکز این مباحث و توسعه‌ی موازی آنها در کل یک فصل، قویاً نشان می‌دهد که یک نویسنده، کار دیگری را می‌شناسد، برایش ارزش قائل است و از آن برای پرداختن به یک مشکل مشابه، یعنی مزاحمان مبتکری که به دنبال تغییر انجیل رسولی برای اهداف خود هستند، استفاده کرده است. این منبع به طور کورکورانه مورد استفاده قرار نگرفته است، بلکه به شدت تطبیق داده

شده است تا هم برای مخاطبی با میراث فرهنگی بسیار متفاوت و هم برای پیامی رقیب با تمرکز کاملاً متفاوت مناسب باشد.

اجماع علمی این است که یهودا متن اصیل‌تری است و نویسنده دوم پطرس از سیر موضوعات آن به عنوان مبنایی برای خطاب قرار دادن مخاطبان خود استفاده کرده است، زیرا تمرکز یهودا بر قطعیت داوری الهی با وضعیت دوم پطرس بسیار مرتبط بود و از آنجایی که یهودا چنین انتقاد شدید و بلاغی از بدعت‌گذاران خودخواه در انجیل ارائه داده بود. بنابراین، توجه به اصلاحات محتوایی دوم پطرس که در یهودا می‌یابیم، می‌تواند به برجسته کردن علایق دوم پطرس و شخصیت مخاطبان او کمک کند. در اینجا در دوم پطرس ۲، آیات ۱ تا ۳، پژواک‌هایی از چندین موضوع از آیه ۴ یهودا را می‌شنویم. نفوذ بدعت‌گذاران در جماعت‌ها و معرفی آموزه‌های مخرب، انکار خداوندی مسیح به نوعی و این واقعیت که محکومیت چنین افرادی مدت‌ها پیش اعلام شده بود، حداقل در گزارش کتاب مقدس از داوری خدا بر همه این افراد، اگر نه بر این معلمان به طور خاص و جداگانه.

در مورد یهودا، انکار خداوند عیسی توسط آن شخص مزاحم، ظاهراً صرفاً یک امر عملی بوده است. آنها می‌توانستند، با زبان خود به خداوند بودن عیسی اعتراف کنند، اما با انجام ندادن فرمان خداوند، عملاً آن را انکار کردند. در اینجا نویسنده دوم پطرس احتمالاً انکار معلم رقیب از تعهد خداوند به داوری و در نتیجه، اعتقاد به بازگشت مسیح به عنوان خداوند و داور را در ذهن دارد.

البته این امر پیامدهای عملی نیز داشت. با رهایی از نگرانی در مورد پاداش و مجازات الهی، راه برای بهره‌برداری حداکثری از زندگی برای لذت و اهداف شخصی هموار شد. نویسنده ما نگرانی دیگری را نیز اضافه می‌کند، یعنی تأثیر چنین لذت‌جویی بر اعتبار گروه مسیحی.

مسیحیان عموماً به عنوان گروهی تحقیر شده از خداناباوران در نظر گرفته می‌شدند، زیرا در واقع وجود اکثریت قریب به اتفاق خدایان را انکار می‌کردند، خدایانی که دیگر همبستگی مدنی مناسبی با همسایگان خود نشان نمی‌دادند، چه در جشن‌های عمومی و چه در گردهمایی‌های خصوصی، که همه اینها مستلزم اذعان ظاهری به خدایانی بود که مسیحیان آنها را رد می‌کردند. رهبران اولیه مسیحی مصمم بودند اطمینان حاصل کنند که هرگونه سرزنشی که ممکن است به مسیحیان وارد شود، به خاطر این اهداف واقعاً فضیلت‌مندانه، تعهد آنها به تنها خدایی که هست، و به پادشاهی آینده پروردگارشان عیسی مسیح است، و نه به دلایل مشروع رفتار غیراخلاقی یا آشکارا خرابکارانه. نویسنده کتاب دوم پطرس اتفاقاً در اینجا نگرانی مشابهی را منعکس می‌کند.

راه حقیقت قطعاً مورد تهمت قرار خواهد گرفت، اما نه به خاطر اعمال غیراخلاقی یا خودخواهانه کسانی که ادعای مسیحی بودن دارند. همچنین ممکن است بازتابی از این نگرانی را هم در ابتدای نامه و هم در پاسخ دقیق نویسنده به انتقاد معلم رقیب از اعتقاد مسیحی به داوری الهی در فصل ۳ بیابیم. اگر ایمان مسیحی در قضاوت برخی از مردم از کوتاه‌بینی یا محلی بودن رنج می‌برد، نویسنده نشان خواهد داد که این امر، در عوض، با والاترین آرمان‌های اخلاق یونانی-رومی و با دفاع‌های فلسفی از اعتقاد به داوری الهی مطابقت دارد. بندهای پایانی آیه ۳ در فصل ۲ به ویژه جالب توجه هستند، با توجه به تأکیدی که در فصل ۳ بر تأخیر ادعایی داوری الهی ظاهر می‌شود، که اپیکور و پیروان مکتب او آن را نشانه‌ای از این می‌دانستند که خدایان در واقع خود را درگیر بی‌عدالتی انسانی نمی‌کنند.

نویسنده دو بار تأکید می‌کند که قضاوت شخصی این معلمان رقیب نه تنبلی است و نه چرت زدن. اگر خدا هنوز معلمان رقیب را نابود نکرده است، تنها به یک دلیل است، تا جایی برای توبه آنها فراهم کند، کل انجیل واقعی را بپذیرد و در مسیری زندگی کند که با پاک شدن آنها از گناهان گذشته توسط قربانی گرانبهای عیسی آغاز شد و در جهت بازآفرینی آسمان‌ها و زمین توسط خدا حرکت می‌کند، جایی که تنها عدالت در آن خانه خواهد داشت. نویسنده با مرور بخش‌هایی از تاریخ مقدس که خلاف آن را نشان می‌دهد، شروع به رد ادعای معلم رقیب می‌کند که خدا برای قضاوت و مجازات مداخله نمی‌کند.

او به نابودی جهان باستان و ساکنان آن در طوفان نوح و آتش‌سوزی سدوم به عنوان نمونه‌های تاریخی نگاه می‌کند که نگرانی خداوند را نسبت به بی‌عدالتی بشر و تعهد خداوند به مداخله برای پایان دادن به آن ثابت می‌کند. با این حال این نمونه‌ها همچنین به عنوان سوابق تاریخی در حمایت از اعتقاد کتاب مقدس و رسولان یهود عمل می‌کنند که خداوند در آینده دوباره مداخله خواهد کرد تا همه بی‌عدالتی‌ها را قضاوت کند و آن را از خلقت جدید خدا حذف

کند. این با اصل کلی منطق که توسط ارسطو در هنر بلاغت بیان شده است، مطابقت دارد که به طور معمول آینده شبیه گذشته است و با بررسی گذشته است که ما آینده را حدس می‌زنیم و قضاوت می‌کنیم.

بنابراین، این سوابق، اعتراف به اینکه مسیح دوباره خواهد آمد، یا او دوباره در جلال خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند، را معتبر می‌سازد. و بنابراین ما در فصل ۲، آیات ۴ تا ۱۰ می‌شنویم. زیرا اگر خدا فرشتگانی را که گناه کردند، امان نداد، بلکه آنها را در زنجیرهای تاریکی به تارتاروس سپرد تا برای داوری نگه داشته شوند، و جهان باستان را امان نداد، و طوفان را بر جهان بی‌دینان آورد، بلکه هشت نفر را که متعلق به نوح، واعظ عدالت بودند، محافظت کرد و شهرهای سدوم و عموره را به خاکستر تبدیل کرد، آنها را به ویرانی محکوم کرد و آنها را به عنوان نمونه‌ای از آنچه قرار بود بر بی‌دینان بیاید، قرار داد، اما عادلانی را که از رفتار بی‌شرمانه بی‌قانونان غمگین بودند، نجات داد.

زیرا آن مرد پارسا که هر روز در میان آنها ساکن بود، جان پارسای خود را از دیدن و شنیدن اعمال ناشایست ایشان عذاب می‌داد. پس خداوند می‌داند که چگونه پارسایان را از آزمایش‌های رهایی بخشد و ستمگران را تا روز داوری در عذاب نگه دارد. و چه بیشتر آنان را که با شهوت آلوده، در پی نفس خود می‌روند و از قدرت بی‌اعتنا هستند.

نویسنده به مثال فرشتگان متخلف که اکنون ارتباط نزدیک‌تری با طوفان بزرگ دارند، و مثال سدوم که در یهودا آیات ۵ تا ۷ نیز آمده است، استناد می‌کند و اشاره یهودا به نسل خروج را حذف می‌کند. با این حال، او نمونه‌های مثبت این وقایع داوری، یعنی رهایی نوح و خانواده‌اش از طوفان و رهایی لوط از شهر سدوم را معرفی می‌کند. این تأکید مضاعف نه تنها با هدف نویسنده در تضعیف معلمان رقیب، بلکه با هدف ارتقای تعهد مداوم مخاطبان به دنبال کردن عدالت، مسیری که او در فصل ۱، آیات ۳ تا ۱۱ مطرح کرده بود، مطابقت دارد، مسیری که منجر به رهایی از داوری قریب‌الوقوع می‌شود که در فصل ۳، آیات ۱ تا ۱۵ به آن خواهد پرداخت.

فرشتگان سرکش و طوفان نوح در سفر پیدایش ارتباط نزدیکی با هم دارند. کل داستان طوفان نوح با اشاره‌های کوتاه و وسوسه‌انگیز به فرشتگانی که با زنان بشر جفت‌گیری کردند، در پیدایش ۶: ۱ تا ۴ آغاز می‌شود، ارتباطی که در ادبیات یهودی معبد دوم نیز پرورش یافته است. به عنوان مثال، در کتاب اپوکریفون سفر پیدایش، متنی که در غارهای اطراف قمران یافت شده است، لمک می‌ترسد که پسر فوق‌العاده زیبایش نوح، فرزند او نباشد، بلکه نتیجه‌ی رابطه‌ی جنسی یکی از فرشتگان با همسر لمک باشد.

در متون دیگر، گفته می‌شود که وقوع سیل به ویژه به دلیل شرارت‌هایی که آن فرشتگان به انسان‌ها وارد کرده و بر اساس آنها عمل کرده‌اند، ضروری بوده است. بنابراین، کاملاً طبیعی بود که نویسنده ما، فرشتگان نگهبان را هم با سیل و هم با نوح به عنوان یک همتای مثبت مرتبط کند، که گواهی بر محافظت خداوند از فرد درستکار در بحبوحه داوری افراد بی‌خدا است. جالب است که نویسنده ما نوح را واعظ عدالت می‌نامد.

در روایت پیدایش هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که نوح سعی کرده باشد به همسایگان خود شهادت دهد یا آنها را اصلاح کند، اما بسط‌های داستان در دوره معبد دوم، او را به این شکل به تصویر می‌کشد. به عنوان مثال، در اولین پیشگویی برادران، خداوند به نوح مأموریت می‌دهد که توبه را به همه مردم اعلام کند تا همه نجات یابند. و یوسفوس، در تفسیر خود از داستان کتاب مقدس، می‌گوید که نوح از آنچه آنها انجام دادند بسیار ناراحت بود و از رفتار آنها ناراضی بود و از آنها خواست که خلق و خو و اعمال خود را به سمت بهتر تغییر دهند.

این سنت ممکن است با تمایلات مربوط به نگرانی صرف در مورد نجات درون گروه مخالفت کند و به آنها یادآوری کند که مانند نوح، وظیفه دارند به عدالت خدا شهادت دهند و همسایگان خود را در مواجهه با داوری خدا به امنیت دعوت کنند. همانطور که یهودا در مورد مزاحمان مورد توجه خود عمل کرد، نویسنده رساله دوم پطرس اکنون به شدت شخصیت و انگیزه‌های معلمان رقیب را مورد انتقاد قرار می‌دهد. افراد متکبر و مغرور، از تهمت زدن به موجودات باشکوه نمی‌ترسند، در حالی که فرشتگانی که از نظر قدرت و نیرو از آنها بزرگترند، در برابر خداوند علیه آنها قضاوت توهین‌آمیزی نمی‌کنند.

اما این مردم، مانند حیوانات بی‌منطق که بر اساس غریزه عمل می‌کنند و فقط برای اسیر شدن و نابودی آفریده شده‌اند، و در مورد چیزهایی که در آنها نادانند تهمت می‌زنند، در فساد خود نیز نابود خواهند شد و بدی را به عنوان پاداش گناه تجربه خواهند کرد. ضیافت در روز را لذت می‌دانند، لکه‌ها و لکه‌ها را در حالی که با شما جشن می‌گیرند، در نیرنگ‌های خود شادی می‌کنند، همیشه در جستجوی زناکار هستند، هرگز از گناه آرام نمی‌گیرند، ارواح ناپایدار را

اغوا می‌کنند، دل‌هایشان در طمع ورزیده است، آنها فرزندان نفرین هستند. آنها راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شده‌اند و از راه بلعام پسر بصور پیروی می‌کنند که پاداش گناه را دوست داشت

اما او به خاطر گناه خود مورد سرزنش قرار گرفت. الاغی نامفهوم که با صدای انسان سخن می‌گفت، مانع دیوانگی پیامبر شد. اگر واقعاً نویسنده دوم پطرس، همانطور که اکثر محققان معتقدند، از یهودا به عنوان منبع استفاده می‌کند، جالب است بدانید که او از هرگونه اشاره‌ای به ماجرای عجیب مشاجره فرشتگان بر سر جسد موسی اجتناب می‌کند، حتی همانطور که از تلاوت آیه ۹ از باب اول خنوخ به عنوان گواهی بر داوری الهی صرف نظر می‌کند.

این امر یا نشان دهنده عدم اشتیاق خود او به چنین آثار خارج از قانون اساسی یا شاید به احتمال بیشتر، عدم آشنایی مخاطبانش با چنین آثار و سنت‌هایی تلقی شده است. اگر، همانطور که اکثر محققان معتقدند، نویسنده دوم پطرس در حال سخنرانی برای جماعتی در منطقه‌ای است که مأموریت‌های پولس و پطرس با هم تداخل دارند، آنها از آثار و سنت‌های خارج از قانون اساسی که در فلسطین رواج داشتند، بسیار دور خواهند بود و بنابراین استناد به آن سنت‌ها در این نامه بیشتر گیج‌کننده خواهد بود تا مفید. با این وجود، نویسنده این اتهام را همچنان حفظ می‌کند که معلمان رقیب با افترا از موجودات معنوی که در نردبان خلقت بالاتر از انسان‌ها هستند، صحبت می‌کنند.

اینکه آنها به چه معنایی این کار را انجام می‌دادند، هنوز مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد انکار اقتدار فرشتگان یا شیاطین بر وجود انسان با انکار دخالت خود خدا در امور انسانی همراه است. آنها در واقع ممکن است با صحبت تحقیرآمیز درباره موجودات روحی که مخاطبان خرافاتی‌ترشان به آنها احترام گذاشته بودند، آزادی خود را اثبات کرده باشند. انتظار می‌رود مخاطبان، این قسمت از زکریا ۳، آیات ۱ تا ۶ را به یاد بیاورند که در آن میکائیل به شیطان با این جمله پاسخ می‌دهد: «خداوند تو را توبیخ کند»، همانطور که در یهودا آمده است، اما دیگر با بار گیج‌کننده داستان جسد موسی روبرو نخواهند شد.

نویسنده با این ادعا که معلمان رقیب در واقع در سطح حیوانات وحشی عمل می‌کنند و نه انسان‌های روشنفکر ادعاهای فلسفی آنها را تضعیف می‌کند. این امر در افراط آنها در خوردن و آشامیدن، تمایل ادعایی آنها به روابط جنسی و حرص و طمع یا طمعی که انگیزه تمام کارهای آنهاست، آشکار می‌شود. افراد بسیار ثروتمند و طبقه مرفه ممکن است در تمام ساعات روز و در روزها و شب‌های متوالی به جشن و پایکوبی و نوشیدن بپردازند، اما به طور کلی، چنین تنبلی خودپسندانه‌ای در طول ساعات روز منحن تلقی می‌شد.

اشعیا پیش از این چنین افرادی را که به لذت و نه به کار خدا متعهد بودند، محکوم کرده بود. عهد موسی، محصول قرن اول میلادی، نیز از این ویژگی برای توصیف افراد بی‌خدا استفاده می‌کند. افرادی فریبکار، که فقط به دنبال خشنودی خود هستند، به هر طریق قابل‌تصوری دروغ می‌گویند، عاشق ضیافت در هر ساعت از روز هستند و با شکم‌پرستی غذا می‌خورند.

جمله‌ای که من آزادانه، مثل همیشه، در جستجوی یک زن زناکار، ادا کرده بودم، با شفافیت بیشتری بیان شد، با این مضمون که چشمی پر از زن زناکار دارد. به نظر می‌رسد این عبارت مبهم، فرض را بر این می‌گذارد که از این واقعیت آگاه است که مردمک چشم‌ها در یونانی «گره‌ای» یا «دوشیزگان نامیده می‌شدند. پلوتارک، که در اواخر قرن اول یا اوایل قرن دوم می‌نوشت، ضرب‌المثلی را نقل می‌کند که ظاهراً یک ضرب‌المثل معاصر بوده و در مورد مرد شهوترانی است که در چشمانش به جای «گره‌ای»، «دوشیزگان»، «پورنی» یا «فاحشه» دارد.

کسی که این ارتباط را برقرار نکند، باز هم نکته را متوجه می‌شود. این معلمان در کمین هستند. نویسنده ما صرف نظر از اشارات یهودا به قابیل و قورح، بر داستان بلعام تمرکز می‌کند و این کار را با توجه به قسمت شناخته‌شده‌تر، رویارویی بلعام با فرشته خداوند که برای کشتن او پیش از انجام وظیفه‌اش در نفرین قوم خدا فرستاده شده بود، انجام می‌دهد.

این ماجرا در اعداد ۲۲، آیات ۱۵ تا ۳۵ آمده است. باید به بلعام آفرین گفت که وقتی بالاق، پادشاه موآب، او را احضار کرد، نخواست به نزد او برود. حتی وقتی سرانجام کوتاه آمد، به فرستادگان گفت که او فقط می‌تواند کلماتی را که خدا در دهانش می‌گذارد، چه برای برکت و چه برای لعنت، بگوید.

با این حال، در مسیر موآب، فرشته خداوند سه بار در مسیر بلعام ایستاد تا او را بکشد. هر بار، الاغی که بلعام سوار آن بود، از مسیر منحرف می‌شد یا سرانجام در جاده دراز می‌کشید. وقتی بلعام دوباره او را زد، الاغ سخن گفت و توجه او را به فرشته ترسناک روبرویشان جلب کرد و سرانجام چشمان بلعام به خطری که الاغ او را از آن نجات داده بود، باز شد.

به همین ترتیب، نویسنده اشاره می‌کند که این معلمان رقیب، در حالی که وانمود می‌کنند دانش واقعی در مورد امور الهی دارند، نسبت به خطراتی که درست در مسیر پیش رویشان قرار دارد، یعنی داوری قریب الوقوع خدا که خودشان انکار می‌کنند، کور هستند. نویسنده به نکوهش خود از این معلمان رقیب ادامه می‌دهد و خطری را که آنها برای افراد ناآگاه ایجاد می‌کنند، و همچنین خطری را که برای خودشان ایجاد می‌کنند، بیان می‌کند. اینکه رستگاری و زندگی جدیدی را که مسیح فراهم کرده است بشناسیم، و سپس به عقب برگردیم و جنبه‌هایی از آن زندگی را که او ما را با چنین هزینه‌ای برای خودش نجات داد، بپذیریم، ما را در وضعیتی بدتر از کسانی قرار می‌دهد که هرگز مزایای مسیح را تجربه نکرده‌اند.

این مردم، چشمه‌های بی‌آب و مه‌هایی هستند که بادهای سهمگین آنها را به حرکت درمی‌آورند و تاریکی مطلق برایشان محفوظ است. با سخنان پوچ و متکبرانه، کسانی را که در واقع از گمراهان می‌گیرند، با امیال بی‌شرمانه نفسانی فریب می‌دهند. در حالی که به آنها وعده آزادی می‌دهند، خود برده فسادند.

زیرا هر که بر چیزی غلبه کرده باشد، به آن چیز برده شده است. زیرا اگر در حالی که از طریق شناخت خداوند و نجات‌دهنده عیسی مسیح از آلودگی‌های دنیا می‌گیرند، دوباره مغلوب شوند و در این امور گرفتار آیند، وضعیتشان بدتر از گذشته خواهد شد. زیرا برای آنها بهتر می‌بود که راه عدالت را نمی‌دانستند تا اینکه پس از دانستن آن، دوباره از فرمان مقدسی که به آنها داده شده است، رویگردان شوند.

آنچه در ضرب‌المثل حقیقی بیان شده بود، بر سرشان آمده است، سگی که به استفراغ خود بازمی‌گردد و خوکی که پاک شده تا در گل و لای غلت بزند. بار دیگر، طنین‌های قوی با نامه یهودا می‌شنویم، به عنوان مثال، در این ادعا که معلمان رقیب هیچ چیز قابل توجهی مانند چشمه‌های خشک شده برای ارائه ندارند. با این حال، نویسنده ما خطری را که افرادی با آن روبرو هستند، معرفی می‌کند، افرادی که پس از دانستن لطف خدا، آن را رد می‌کنند و تقدسی را که خدا ما را به نفع اعمال خودخواهانه فرا می‌خواند، نادیده می‌گیرند.

چنین تأکیدی در پاراگراف آغازین پیش‌بینی شده بود، جایی که عدم پیشرفت در زندگی جدید فضیلت و تقدس به معنای فراموش کردن پاکی ما از گناهان گذشته است. در فصل ۲، آیه ۱۹، نویسنده به نقطه‌ی حساسی می‌رسد و بین آزادی‌ای که معلمان رقیب پیرو اپیکور به شنوندگان خود وعده می‌دادند و بردگی بسیار شرم‌آورتری که این معلمان تحت آن کار می‌کنند، یعنی بردگی در برابر امیال و هوس‌هایشان، تضاد ایجاد می‌کند. او در اینجا به یک موضوع فلسفی شناخته‌شده می‌پردازد، یعنی اینکه چه چیزی آزادی واقعی و چه چیزی بردگی واقعی را تشکیل می‌دهد.

برای مثال، می‌توان به رساله فیلون اسکندرانی که می‌گوید هر انسان خوبی آزاد است، یا خطابه‌های چهاردهم و پانزدهم دیوکریستوس در مورد آزادی و بردگی فکر کرد. در هر دو، می‌خوانیم که آزادی واقعی مجوزی برای انجام هر کاری که فرد تمایل به انجام آن دارد، نیست، حتی همانطور که بردگی واقعی مسئله‌ای مربوط به جایگاه اجتماعی نیست. بلکه، آزادی واقعی توانایی این است که فرد توسط احساسات، هوس‌ها یا احساسات جسمی خود به یک جهت یا جهت دیگر سوق داده نشود.

این آزادی، آزادی عدم اجبار به انجام هیچ عمل پست یا شرورانه‌ای به هیچ انگیزه‌ای است. در مقابل، بردگی واقعی برعکس است، یعنی فرد توسط امیال پست خود به رفتارهای شرم‌آوری که مغایر با آرمان‌های ارزشمند جهانی عدالت، شجاعت، خرد و اعتدال است، سوق داده می‌شود. معلمان رقیب، مزده مسیح را به گونه‌ای تحریف کرده‌اند که برای آنها جایی برای ادامه خدمت به هوس‌های نفسانی خود، به قول پولس، باز شده است.

با این کار، آنها آزادی واقعی را که انجیل قرار بود برای انسان‌ها به ارمغان بیاورد، از دست داده‌اند. هر کسی که به خود اجازه دهد توسط این معلمان رقیب متقاعد شود، البته همان خطر را متحمل می‌شود. و این خطر کوچک نیست.

به گفته نویسنده، این بازگشت به نقطه صفر نیست، زیرا نادیده گرفتن مواهب الهی در زندگی و تقوا، موضوعی که نویسنده ما نامه خود را با آن آغاز کرده است، گناهی بسیار بزرگتر از بی‌اطلاعی از آن و هرگز تجربه نکردن آن است زیرا این امر مستلزم قضاوت ارزشی عمدی است، همانطور که نسل خروج می‌گفتند، بهتر است از مواهب دیگرهای گوشت در مصر لذت ببریم تا اینکه به سفر خود با خدا به سوی سرزمین موعود ادامه دهیم. در این بخش از نامه‌اش است که یهودا نقل قولی از اول خنوخ ۱:۹ را در مورد آمدن خدا به همراه ده‌ها هزار نفر از مقدسینش برای داوری آورده است.

نویسنده ما این ارجاع را به نفع مطالبی که در سنت یهودی و مسیحی محوریت بیشتری دارند، حذف می‌کند. مورد اول، یعنی وضعیت دومی آنها از اولی بدتر شده است، که یادآور گفته‌ای از عیسی است که از متی ۱۲، آیات ۴۳ تا شناخته شده است. وقتی روح پلید از شخصی بیرون می‌آید، در مناطق بی‌آب و علف به دنبال استراحتگاهی ۴۵ می‌گردد، اما جایی پیدا نمی‌کند.

سپس می‌گوید: «به خانه‌ای که از آن آمده‌ام، باز خواهم گشت.» وقتی برمی‌گردد، آن را خالی، جارو شده و مرتب می‌بیند. سپس می‌رود و هفت روح دیگر بدتر از خود را می‌آورد و آنها وارد آنجا می‌شوند و در آنجا ساکن می‌شوند.

و سرانجام آن شخص از آغازش بدتر خواهد بود. همچنین برای این نسل شرور نیز چنین خواهد بود. به نظر می‌رسد، نویسنده دوم پطرس این تمثیل را مطابق با شخصی که توسط مسیح به معنای نجات‌بخش و اخلاقی نجات یافته بود تفسیر کرده است، اما سپس اجازه داده است که زندگی قدیمی‌اش بار دیگر او را در بر بگیرد، همانطور که معلم رقیب نیز چنین کرده‌اند.

منبع دوم، ضرب‌المثلی است که به طور سراسرتی از امثال آمده است، جایی که احمقی که به اعمال خود ویرانگر خود بازی‌گردد، با سگی مقایسه می‌شود که برمی‌گردد تا استفراغ خود را دوباره بخورد، یعنی همان چیزی که قبلاً ناسالم بودنش را ثابت کرده بود. به این، ضرب‌المثل دیگری اضافه می‌شود که به راحتی از دامداری گرفته شده است و می‌آموزد که حمام کردن خوک فایده‌ای ندارد. دریافت لطف خدا، ورود به زندگی، واقعاً قدم گذاشتن در مسیر تخلیه‌ای که خدا از طریق مرگ عیسی و از طریق نزول روح‌القدس در دسترس قرار داده است، این وظیفه را با خود به همراه دارد و بر ما تحمیل می‌کند که اکنون به گونه‌ای زندگی کنیم که نشان دهیم ارزش آنچه به ما داده شده را می‌دانیم و به آن احترام می‌گذاریم.

برای نویسنده ما، این به معنای زیستن مداوم در مسیری است که پاک شدن ما از گناهان گذشته برای رسیدن به عدالتی که در پادشاهی پسر محبوب خدا خواهد یافت، ما را در آن قرار داده است. عدم انجام این کار، انحراف، از این مسیر مستقیم، برای کسانی که چشیده و دیده‌اند که خداوند نیکوست و زندگی‌ای که او می‌بخشد نیکوست، غیرقابل تصور است.